

بررسی رویکرد ممیتیک در تبیین تکامل فرهنگ، با تکیه بر آرای دنیل دنت

یوسف دانشور^۲

صمد دهناد^۱

چکیده

مدافعان نظریه تکامل داروینی بر این باورند که این نظریه منحصر به زیست‌شناسی نیست بلکه می‌تواند در سایر حوزه‌ها مانند فرهنگ هم جاری شود. برای تبیین تکامل فرهنگ، رویکردهای متعددی وجود دارد. از بین این رویکردها می‌توان به رویکرد ممیتیک اشاره کرد. این نظریه که در اصل توسط ریچارد داوکینز ارائه شد، به دنبال تشبیه تکامل در سطح فرهنگی به تکامل زیستی است. مدافعان این رویکرد ادعا می‌کنند همان‌طور که در تکامل زیستی ژن‌ها هستند که از خود نسخه‌برداری کرده و توضیح می‌دهند که چرا موجودات زنده به والدین خود شبیه‌اند، در فرهنگ هم اگر قرار است تکامل یابد، یافتن نوعی از همتاساز فرهنگی که وراثت فرهنگی را توضیح دهد، ضروری است. داوکینز با جعل کلمه مم، که هم وزن با ژن می‌باشد، این نقش را به مم‌ها سپرد. بعد از داوکینز افراد مختلفی این نظریه را جدی گرفتند که می‌توان از دنیل دنت به‌عنوان مهم‌ترین آنان یاد کرد. وی در کتاب‌های مختلف به‌خصوص کتاب اخیر خود به نام «از باکتری تا باخ و بالعکس» به شرح و بسط مم پرداخت. دنت همچنین کوشیده است نقدهای منتقدان بر مم را جمع‌آوری و پاسخ دهد. در این مقاله ما درصددیم به بررسی رویکرد ممیتیک بر اساس نگاه دنت بپردازیم. بعد از تعریف فرهنگ و علت طرح ممیتیک، به بحث مم‌ها از نظر دنت پرداخته می‌شود. سپس اشکالات ممیتیک و پاسخ‌های دنت به آنها آورده می‌شود و در پایان نیز پاسخ‌های دنت مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

واژگان کلیدی

تکامل، تکامل فرهنگی، ممیتیک، فرهنگ، دنیل دنت.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی* (نویسنده مسئول).

۲. استادیار گروه کلام و فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴

۱. مقدمه

همچنان که نظریه تکامل زیستی درصدد توضیح دادن این مسئله است که منشأ پیدایش موجودات چیست و اینکه چرا در موجودات زنده تنوع وجود دارد، در حوزه فرهنگ نیز این دو پرسش مطرح است که اولاً پدیده‌های خاص فرهنگی چرا به وجود می‌آیند؟ و ثانیاً چرا این پدیده‌ها در فرهنگ‌های مختلف متنوع‌اند؟ آیا می‌توان از مفاهیم تکامل از روش انتخاب طبیعی، در حوزه فرهنگ استفاده کرد و پدیده‌های فرهنگی را به وسیله آن توضیح داد؟ به عنوان نمونه، آیا زیست‌شناسی تکاملی می‌تواند وجود دودکش‌ها، اتومبیل‌ها و برق را به صورت قانع‌کننده، آن‌گونه که در جهان طبیعی عمل می‌کنند، توضیح دهد؟ آیا زیست‌شناسی تکاملی می‌تواند همان‌گونه که منشأ گونه‌ها را توصیف کرده است، منشأ کتاب‌های دعا و سرودهای مذهبی کلیسا را تبیین کند؟ به عبارت دیگر پرسش این است که اگر هوش، زبان و یا توانایی تولید مصنوعات پیچیده در انسان‌ها تکامل یافته‌اند به این دلیل بوده است که این توانایی‌ها برای زنده ماندن و تکثیر دوباره ضروری می‌باشند، پس چرا موجودات دیگر این قابلیت‌ها را به دست نیاورده‌اند؟ چرا کسانی مانند شامپانزه‌ها که به لحاظ ژنتیکی شبیه ما هستند، قادر به ساختن موشک و ایستگاه‌های فضایی نیستند؟ (Kevin N., 2017: 1-2) به هر حال این واقعیت انکارناپذیر است که ما تنها گونه‌ای هستیم که انباشت فرهنگ را به شکل وسیعی گسترش داده‌ایم (Daniel C. Dennett, 2017: 138). بنابراین باید بررسی شود که فرهنگ چگونه به وجود آمده و تنوع پدیده‌های آن چگونه حاصل شده است؟

رویکردهای مختلفی برای تکامل فرهنگ بیان شده است و از منظرهای مختلف می‌توان این رویکردها را تقسیم‌بندی کرد. طبق دسته‌بندی لوینز^۱ که خود یکی از پژوهشگران این حوزه است، باید چنین گفت که رویکردهای تکاملی به فرهنگ^۲ در سه دسته قرار می‌گیرند:

۱. روان‌شناسی تکاملی:^۳ طرفداران این نظریه درصددند فرهنگ را با توارث ژنتیک توضیح دهند؛ همان‌گونه که زیست‌شناسان در حوزه زیست و حیات انجام می‌دهند؛

1. Tim Lewens.
2. cultural evolutionary theories.
3. evolutionary psychology.

۲. **تکامل فرهنگی:** طرفداران تکامل فرهنگی می‌کوشند به‌جای توارث ژنی، متوسل به توارث‌های غیرژنی بشوند؛^۱

۳. **رویکرد ممیتیک:** طرفداران این رویکرد در پی تشبیه بسیار قوی بین تکامل در سطح فرهنگی و زیستی می‌باشند؛ لذا اینها واژه مم را که هم‌وزن ژن و در تکامل زیستی است، وارد حوزه فرهنگ کرده‌اند. در این مقاله می‌خواهیم به رویکرد ممیتیک پرداخته و توانایی این رویکرد را در تبیین تکامل فرهنگ بررسی کنیم. اما پیش از بیان رویکرد ممیتیک، نخست به تعریف فرهنگ و تاریخچه آن اشاره می‌شود.

۲. تعریف فرهنگ

واژه فرهنگ طیف گسترده‌ای از تعاریف را دربرمی‌گیرد، مراد از فرهنگ در اینجا این است: «فرهنگ اطلاعاتی (دانش، ایده‌ها، باورها و ارزش‌ها) است که از اطلاعات ذخیره‌شده در ژنوم انسان متمایز است و از طریق اجتماعی منتقل می‌شود» (John Cartwright, 2000: 307).

۱۷۱

۳. تاریخچه تکامل فرهنگی

بین تکامل‌گرایان اختلاف نظر است که آیا تکامل فقط در حوزه زیستی جریان دارد یا افزون بر این حوزه، در حوزه فرهنگ هم اعمال می‌شود. عده‌ای انتخاب طبیعی را فقط در حوزه زیستی جاری دانسته و با ورود آن در سایر حوزه‌ها مخالفت می‌کنند. عده دیگر رویکرد کل‌نگرانه را برگزیده و درصددند که تکامل را به حوزه‌های دیگر از قبیل فرهنگ، اقتصاد و... سرایت دهند.

بلک‌مور^۳ در کتاب خود با عنوان *ماشین مم* می‌گوید این ایده که فرهنگ تکامل می‌یابد،

۱. طرفداران این رویکرد به پنج دسته تقسیم می‌شوند که هرکدام از آنان به بخشی از چهارچوب مفهومی نظریه تکامل توجه بیشتری دارند. این پنج نظریه عبارت‌اند از: تفکر جمعیتی (Population thinking)، اپیدمولوژی فرهنگی (Cultural Attraction)، فرهنگ انباشتی (Cumulative Culture)، تکامل‌پذیری (Evolvability) و تبارزایی فرهنگی (Cultural Phylogenies).

2. Tim Lewens, Cultural Evolution .in: Stanford Encyclopedia of Philosophy, First published Sun Dec 23, 2007, substantive revision Tue May 1, 2018.

3. Susan Blackmore.

ایده تازه‌ای نیست. وی از افرادی هم‌معاصر با داروین نام می‌برد که درصدد بوده‌اند تکامل را به حوزه‌های دیگر سرایت دهند. به‌عنوان نمونه، وی از اسپنر،^۱ مورگان،^۲ تویین بی^۳ و مارکس^۴ نام می‌برد که هرکدام از اینها کوشیده‌اند تا تکامل را وارد حوزه مربوط به خود کنند، اما پنجاه سال بعد از داروین، زیست‌شناس آمریکایی به نام جیمز بولدوین^۵ به‌صراحت گفت انتخاب طبیعی باید در همه حوزه‌های علوم حیات و ذهن اعمال شود (Susan Blackmore, 1999: 24).

در این باب که آیا خود داروین درصدد اعمال قانون انتخاب طبیعی به فراتر از حوزه زیست‌شناسی بوده است یا خیر، اختلاف نظر هست. با توجه به مسائلی که داروین در کتاب‌هایش مطرح کرده و نیز بحث‌ها و نامه‌نگاری‌های او با دانشمندان هم‌دوره‌اش، می‌توان به این نتیجه رسید که وی درصدد بوده است انتخاب طبیعی را از حوزه زیستی به سایر حوزه‌ها گسترش دهد، هرچند داروین در انجام این امر کاملاً موفق نبود و به تعبیر لالند، تکامل همچون سمفونی بود که نواخته شد اما ناتمام ماند.^۶ به‌عنوان نمونه، یکی از موارد خارج از حوزه زیستی که داروین انتخاب طبیعی را بر آن جاری می‌دید، زبان است. وی می‌گوید در حیطه زبان، کلمات و اشکال، دستور زبانی جدید به‌نحو مستمر تولید می‌شوند اما همه باقی نمی‌مانند بلکه آنهایی که بهتر باشند یعنی کوتاه‌تر و راحت‌تر بشود از آنها استفاده کرد، باقی مانده و بقیه حذف می‌شوند. داروین تصریح می‌کند چیزی که درباره زبان و کلمات می‌گویند واقعاً مشمول انتخاب طبیعی‌اند نه اینکه برای فهم بهتر به‌نحو تمثیلی صحبت کنند؛ یعنی انتخاب طبیعی در غیر از ارگانیسم‌ها هم جاری است. البته داروین در این مورد مخالفانی از جمله ماکس مولر^۷ زبان‌شناس و خاورشناس آلمانی داشته است. مولر از اولین کسانی می‌باشد که اعتقاد دارد گذار از موجودات فاقد زبان به انسان بنا

1. Herbert Spencer.
2. Lewis Morgan.
3. Arnold Toynbee.
4. Karl Marx.
5. James Baldwin.

۶: کتاب سمفونی ناتمام داروین لالند بر اساس همین ایده نوشته شده است.

7. Friedrich Max Müller (1823-1900).

بر نظریه داروین غیرممکن است و این شکاف را نمی‌توان پر کرد. وی در واقع می‌گوید با تبیین‌های طبیعت‌گرایانه‌ای که داروین ارائه داده است، این شکاف را نمی‌شود پر کرد. بنابراین بحث از تکامل فرهنگی را می‌توان از زمان خود داروین پیگیری کرد. اما اگر بخواهیم از پژوهش‌های مدرن در باب تکامل فرهنگی سخن بگوییم، باید گفت که از سال ۱۹۸۵-۱۹۸۱ نظریه‌های مدرن تکامل فرهنگی ارائه می‌شوند.

در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ سه کتاب مهم منتشر شده است که آثار کلاسیک در حیطه تکامل فرهنگی محسوب می‌شوند؛ کتاب *انتقال فرهنگی و تکامل*^۱ که در سال ۱۹۸۱ توسط کاوالی - اسفورزا^۲ و فلدمن^۳ نوشته شده است. هم‌زمان با این کتاب و شاید مقدم بر آن، کتابی توسط لامسن و ویلسون^۴ با نام *ژن‌ها، ذهن و فرهنگ، فرایند هم تکاملی*^۵ نوشته می‌شود و چهار سال بعد کتابی به نام *فرهنگ و فرایند تکاملی*^۶ توسط بوید و ریچرسون^۷ نوشته می‌شود که تقریباً پژوهش در باب تکامل فرهنگی را به تثبیت می‌رساند. اما مقدم بر این کتاب‌ها، در سال ۱۹۷۶ کسی دیگری به نام داوکینز بود که کوشید یک تبیین تکاملی از فرهنگ ارائه داد. وی مقدم بر اینها درباره تکامل فرهنگ سخن گفته است، اما نگاهش کاملاً متفاوت از سایرین است (See: Tim Lewens: 2007).

نویسندگان کتاب‌های پیش‌گفته که از پیشگامان بحث تکامل فرهنگی بوده‌اند، علاقه خاصی به مدل صوری و ریاضیاتی داشتند. اما جنس نظریه‌پردازی داوکینز کاملاً متفاوت از مدل‌های صوری است که در کتاب‌های یادشده یافت می‌شوند. در نظریه ممیک یک تمثیل قوی میان تکامل در سطح فرهنگی و زیستی برقرار می‌شود. در مدل‌های زیستی، هم‌تاسازها،

1. Cultural Transmission and Evolution: A Quantitative Approach, Princeton: Princeton University Press.

2. Cavalli-Sforza.

3. Feldman.

4. Lumsden, C., and Wilson, E. O.

5. Genes, Mind and Culture: The Coevolutionary Process, Cambridge, MA: Harvard University Press. 1981

6. Culture and the Evolutionary Process, Chicago: University of Chicago Press 1985.

7. Boyd, R., and Richerson, P.

ژن‌ها هستند که نسخه‌هایی از خودشان بازتولید می‌کنند. فرهنگ هم باید واجد هم‌تاسازهایی همچون هم‌تاسازهای زیستی باشد تا بتون توارث فرهنگی را توضیح داد و داوکینز این هم‌تاسازها را مم می‌نامد. مم‌هایی که داوکینز معرفی می‌کند بسیار متنوع‌اند مانند ایده‌ها، عبارت‌های جذاب، نغمه‌ها، مدل لباس‌ها، مدل ساخت قوری. نرخ تکثیر این مم‌ها مانند نرخ تکثیر ژن‌ها، هم به شرایط محیطی و هم به میزان تأثیر آن بر ارگانسیم‌های حامل‌شان بستگی دارد (Ibid).

۴. علت طرح مسئله مم

وقتی داوکینز بحث ژن خودخواه را معرفی کرد، به ویژگی‌هایی در انسان برخورد کرد که نظریه ژن خودخواه را با مشکل جدی مواجه کرد. وی عمدتاً درصدد بود تا مشکلاتی که پیش روی تبیین او از تکامل زیستی انسان بر اساس ژن خودخواه بود، حل کند. مطابق نظریه ژن خودخواه، ژن‌ها گرایش دارند تا بیشترین میزان تکثیر را داشته باشند. اما در مورد انسان‌ها، مثال‌های نقضی برای این قاعده کلی می‌توان یافت؛ معروف‌ترین آنها شیوع استفاده از ابزارهای جلوگیری از بارداری در قرن بیستم است که هرچه زمان پیش می‌رفت، تمایل انسان‌های موجود در جوامع صنعتی برای ازدواج کاهش می‌یافت و در صورت ازدواج نیز یا بچه‌دار نمی‌شدند یا در صورت بچه‌دار شدن، تعداد بسیار کمتری از توان زیستی‌شان فرزند تولید می‌کردند؛ به‌ظاهر چنین پدیده‌ای مثال نقضی است بر نظریه ژن خودخواه. داوکینز برای حل این معضل، مم را معرفی کرد که مم‌ها، ایده‌هایی از این قبیل بودند مانند طول عمر انسان محدود است و آدمی باید به فکر خود نیز باشد، یکی دو فرزند موفق به چندین فرزند ناموفق می‌ارزد، دو فرزند کفایست و مواردی از این دست که گسترش این چنین ایده‌هایی در سطح جمعیت می‌تواند مانع گسترش ژن‌ها شود. داوکینز معتقد بود همان‌گونه که ژن‌ها در تلاش‌اند تا خود را گسترش دهند، این مم‌ها نیز درصددند خود را در جامعه گسترش دهند. مطابق قرائت داوکینز از قضا در این مثال، قدرت گسترش یابندگی مم‌ها بر میل به گسترش ژن‌ها فایق آمده است. درواقع داوکینز سازوکار حاکم بر گسترش و تکامل ژن‌ها را که همان انتخاب طبیعی و سایر سازوکارهای تکاملی بودند به سطح مم‌ها هم سرایت داد (ر.ک: مرادیان و صمدی، ۱۳۹۹).

همچنین با توجه به اینکه ایده‌هایی از قبیل شهادت‌طلبی و استقبال از مرگ، به‌وضوح وجود داشته و هیچ کمکی به بقای ژن‌های میزبان خود نمی‌کنند، این پرسش پیش می‌آید که چه چیزی سود این رفتار را می‌برد؟ پاسخ داوکینز این بود که خود ایده است که سود می‌برد و بقا می‌یابد. ایده‌های مختلف به‌وضوح در تقابل و رقابت با یکدیگرند، پس شاید نوعی فرآیند انتخابی نظیر انتخاب طبیعی وجود دارد که از آن طریق، ایده‌هایی که موفق‌ترند گسترش یافته و ایده‌های ناموفق حذف می‌شوند. داوکینز نتیجه گرفت که چنین فرآیندی در جریان است و واژهٔ مم را ابداع کرد که به معنای عنصری قابل تقلید است.^۱ بنابراین طرح مم درواقع تلاشی بود تا دریابیم که چرا برخی رفتارها به‌رغم اینکه از منظر فرگشتی قابل توضیح نیستند، در جوامع انسانی رایج‌اند.

بنابراین داوکینز در کتاب *ژن خودخواه* ضمن مقایسهٔ تکامل ژنی و فرهنگی با یکدیگر، مدعی است که برای درک تکامل انسان می‌بایست مفهوم ژن را توسعه دهیم، یعنی آن را از ساحت طبیعی به ساحت فرهنگی هم تسری دهیم. وی در این باره بیان می‌کند در مورد انسان نباید ژن‌ها را به‌عنوان تنها هم‌تاساز لحاظ کنیم، بلکه نیاز به یک هم‌تاساز دیگری نیز می‌باشد (Richard Dawkins, 2006: 199).

به تعبیر مک‌گراث، از منظر مدافعان ممیتیک درواقع برای تکمیل نظریهٔ تکامل انسان، نیاز به معادل فرهنگی برای ژن است؛ یعنی وجود یک هم‌تاساز فرهنگی ضرورت دارد تا انتقال اطلاعات را در طول زمان و مکان تضمین کند (Alister Mc Grath, 2015: 119).

بعد از آنکه داوکینز مم را مطرح کرد از سوی دانشمندان و به‌ویژه متخصصان علوم انسانی، مورد نقد فراوان قرار گرفت به‌طوری که به ظن دنت، داوکینز تصمیم داشت که از اعتقاد خود عقب‌نشینی کند. اما دنت در دههٔ ۱۹۹۰ برای احیای مجدد مم اقدام کرد و نوشته‌های وی باعث تقویت دوباره ممیتیک شد. در پی آن کتاب‌های مشهوری در زمینهٔ ممیتیک منتشر شد که گسترش ایده‌های دنت و داوکینز بودند. در سال ۱۹۹۷، یک مجله اینترنتی به‌نام *ژورنال ممیتیک: مدل‌های تکاملی انتقال اطلاعات*^۲، به‌عنوان یک انجمن تازه برای انتشار کارهای دانشگاهی راجع به مم‌ها، ایجاد شد و در سال ۱۹۹۹ بلک‌مور بود که با نوشتن کتاب *ماشین*

1. Mark A Jordan **What's In A Meme?** Feb 4, 2014 <https://www.richarddawkins.net>.

2. *Journal of Memetics: Evolutionary Models of Information Transmission*.

مم به صورت مفصل به بحث مم پرداخت و کتاب وی یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها شد (Kevin and Brown, 2002: 210-203).

۵. تعریف مم

داوکینز اصطلاح مم را اولین بار در فصل یازدهم کتاب معروفش به نام ژن خودخواه در سال ۱۹۷۶ مطرح کرد (Dawkins, 1976: 192). البته او اولین کسی نبوده که این ایده را مطرح کرده و خودش هم به تقدم دیگران در این زمینه معترف است، اما قطعاً صورت مشخص این ایده و جعل اصطلاح مم^۱ از اوست. پیش از وی، دونالد کمبل^۲ در دهه شصت مفهوم «تکثیرشونده فرهنگی» را مطرح کرد و واژه «نمان»^۳ را برای آن پیشنهاد داد. منظور از «تکثیرشونده»^۴ چنان که گفته‌اند: «یک قالب اطلاعاتی است که می‌تواند خود را نوعاً به کمک سیستم دیگری کپی کند» (خاتمی، ۱۳۹۷: ص ۱۹-۲۰).

داوکینز معتقد است نظریه تکامل بزرگ‌تر از آن است که فقط محدود به قالب ژن باشد از این رو بیان می‌کند که ما نیاز به یک نوع همتاساز غیر از ژن داریم که البته هنوز دوران طفولیت خود را می‌گذراند و هنوز با خام‌دستی در سوپ آغازین غوطه‌ور است، اما تغییرات تکاملی آن با سرعتی که دارد ژن قدیمی را پشت سر گذاشته و پیش می‌رود. وی نام این همتاساز جدید را «mimeme» می‌گذارد؛ زیرا وی در پی اسمی بود که واحد انتقال فرهنگ را القا کند و معتقد است واژه می‌می‌ما این را معنا را می‌رساند. بعد آن را مقصور می‌کند تا بر وزن ژن در بیاید به صورت مم. وی نمونه‌های مم را آهنگ‌ها، باورها، تکیه‌کلام‌ها، مدل‌های لباس‌ها، شیوه‌های سفالگری و ساخت هلال تاق‌ها برمی‌شمارد (Dawkins, 1976: 192). وی می‌گوید:

همان‌طور که ژن‌ها با جهشی از یک بدن به بدن دیگر از طریق اسپرم یا تخمک، خود را در خزانه ژنی منتشر می‌کنند، مم‌ها با پریدن از یک مغز به مغز دیگر خود را در خزانه ممی تکثیر می‌کنند که در مفهوم کلی می‌توان آن را تقلید نامید» (Ibid).

1. Meme.
2. Donald Thomas Campbel.
3. Mnemone.
4. Cultural replicator.

داوکینز می‌گوید:

در زمانی بیش از سه‌هزار میلیون سال، «DNA» تنها همتاساز^۱ مطرح در جهان بوده است که ارزش داشته راجع به آن صحبت کنیم اما لزومی ندارد این انحصار تا ابد برقرار باشد. وقتی شرایطی به‌وجود می‌آید که در آن نوع جدیدی از همتاساز، نسخه‌هایی از خودش می‌سازد زمام امور به‌دست این همتاساز جدید می‌افتد و نوع جدیدی از تکامل را که خاص خودش است بنا می‌گذارد. زمانی که این تکامل جدید شروع شود به هیچ صورت لازم نیست در خدمت همتاساز قبلی باشد. تکامل قبلی که بر اساس انتخاب ژن بود، با ساختن مغز، سوپی ساخت که در آن نخستین مم‌ها پیدا شدند (Dawkins, 1976: 193).

بلک‌مور که یکی از مدافعان و شارحان اصلی ممیتک به حساب می‌آید، مم‌ها را این‌گونه تعریف می‌کند:

مم‌ها عبارت هستند از عادت‌ها، رفتارها یا داستان‌هایی که از شخصی به شخص دیگر از طریق تقلید، رونوشت‌برداری می‌شوند. مانند ژن‌ها، مم‌ها نیز برای تکثیر با هم رقابت می‌کنند، منتها مم‌ها مواد شیمیایی نیستند که از درون سلول قفل شده‌اند، بلکه اطلاعاتی‌اند که از مغزی به مغز دیگر یا از مغز به کامپیوتر، کتاب و آثار هنری می‌جهند. مم‌های برنده رقابت، در سراسر جهان انتشار می‌یابند و ذهن‌ها و فرهنگ‌های ما را شکل می‌دهند (Blackmore, 2005: 127).

۶. مم از نگاه دنت

چنان‌چه گفته شد، وقتی منتقدان مم را مورد نقد قرار دادند، مم‌ها اهمیت خود را از دست دادند اما طرح مجدد مم‌ها از سوی دنت باعث تقویت و حیات مجددشان شد. دنت به‌صورت بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر به مم‌ها پرداخته و کوشیده که ویژگی‌های ممتاز رویکرد ممیتکی بر سایر رویکردها و علت مخالفت با این رویکرد را تشریح کند. مخالفان

1. Replicator.

ممتیک بر این باور بودند که از یک سو، به خاطر اینکه تکامل برای توجیه فرایند کور و بی هدف است و از سوی دیگر در مؤلفه های فرهنگی تصور بر این است که غایت و هدف وجود دارد، بنابراین مقابل مم ایستادگی کردند؛ زیرا طبق باورشان هدف طرح مم این بود که می خواست جنبه شعور را حذف کند.

دنت می گوید اگر داوکینز کلمات را به عنوان نمونه مم ذکر و بر روی آنها متمرکز می شد، کمتر مورد انتقاد قرار می گرفت؛ زیرا در مورد زبان و کلمات، اختلافی وجود ندارد که اینها به صورت عامدانه طراحی نشده اند. از این رو وی در بحث ممتیک تمرکز اصلی خود را بر اهمیت زبان و کلمات قرار داده است. دنت با عبارات مختلفی از مم تعبیر می کند و گاهی با عبارت نوعی روش^۱ از آنها یاد می کند و در برخی موارد مم را از سنخ اطلاعات می داند. اما می توان مراد وی را چنین بیان کرد که مم ها نوعی روش رفتار هستند که قابل نسخه برداری، انتقال، یادآوری، آموزش، کنار گذاشتن، تقبیح، به رخ کشیدن، مورد تمسخر قرار دادن، هجو کردن، سانسور کردن و تقدس بخشیدن می باشند (Dennett, 1995: 186).

البته دنت می گوید زبان علمی ای نداریم که بتوانیم به صورت دقیق بگوییم که مم ها چه نوع چیزی هستند، اما اگر بخواهیم با تکیه بر زبان متعارف، مم را تعریف کنیم، باید گفت: «مم ها روش اند، روش انجام چیزی یا ساخت چیزی، اما گزینه نیستند. تفاوت میان این دو در این است که مم ها از طریق ادراک و نه از طریق ژن ها، منتقل می شوند» (Ibid).

۷. اقسام مم

دنت مم ها را به دو دسته قابل تلفظ^۲ و غیر قابل تلفظ تقسیم می کند. وی کلمات را از نوع مم های قابل تلفظ معرفی و برای غیرتلفظ به برعکس پوشیدن کلاه بیسبال، ساختن طاق ها مثال می زند. دنت کلمات را بهترین مثال مم ها می داند (Ibid: 185-186). کلمات نیز مانند اقلام اطلاعاتی دیگر همچون قصه ها، آوازه ها، تکیه کلام ها، اسطوره ها، مذاهب و برنامه های نوشته شده به زبان جاوا، اقلام اطلاعاتی اند که به نحوی از انحصار خود مختار^۳ می باشند و می توانند از زبانی به زبان دیگر مهاجرت کرده و نقش های مختلفی

1. way of behaving.
2. Pronunciation.
3. Autonomous.

داشته باشند. یک کلمه خودخواه است دقیقاً به همان شکل که یک ژن خود خودخواه است (Ibid: 171).

۸. نقش زبان و کلمات در ممیتیک دنت

درعین حال که از نظر دنت اقسام مختلفی از مم وجود دارد اما در تکامل فرهنگی، کلمات و زبان از جایگاه خاصی برخوردارند. از منظر دنت کلمات نقش ویژه و کلیدی در تکامل فرهنگ دارند. وی بحث درباره مم را با کلمات و زبان شروع می‌کند؛ زیرا بنابر ادعای وی راه در دسترس برای ورود به پرسش هراس‌انگیز^۱ درباره تکامل فرهنگی و نقش تکامل فرهنگی در شکل‌گیری ذهن، پژوهش در باب تکامل کلمات است (Ibid: 163). زبان و کلمات، ستون فقرات تکامل فرهنگی و به تعبیری DNA تکامل فرهنگی‌اند؛ زیرا اگر زبان نبود انتقال تجربه‌ها ممکن نبود. دنت نیز مدعی است:

از بین همه حیوانات ماداری یک فرهنگ غنی هستیم که عنصر اصلی آن زبان است؛ زیرا اگر زبان نبود قادر نبودیم تجربه‌هایمان را به نسل‌های بعد منتقل کنیم و در صورت عدم انتقال تجربه‌ها، فرهنگی به‌وجود نمی‌آمد (Ibid: 162).

۹. نقد رویکرد ممیتیک

چنان‌که پیش‌تر گفتیم بعد از طرح مم، داوکینز با نقدهای فراوانی روبه‌رو شد. عموماً دو دسته از افراد ممیتیک را نقد کرده‌اند:

دسته اول، دانشمندان سنتی‌تر علوم اجتماعی‌اند که مخالف تبیین‌های تکاملی در فرهنگ هستند و معتقدند اساساً فرهنگ را نمی‌شود با زیست‌شناسی توضیح داد. این افراد ادعا می‌کنند روش علوم اجتماعی و انسانی، متفاوت از روش علوم طبیعی است.^۲ این دسته درعین حال که می‌پذیرند همه تحولات فرهنگی نتیجه تدبیر و برنامه‌ریزی عمدی نیست، اما تکامل فرهنگی برخلاف تکامل زیستی در بسیاری از موارد، برنامه‌ریزی شده عمل می‌کند و

1. daunting questions.

2. Tim Lewens, "Cultural Evolution" First published Sun Dec 23, 2007; substantive revision Tue May 1, 2018. <https://plato.stanford.edu/entries/evolution-cultural/>.

شکل‌گیری فرهنگ بشری شامل فعالیت فعالانه‌ای از سوی انسان‌هاست. آنها ساعت‌ساز کور نیستند (McGrath, 2015: 121).

دسته دیگر نقدها از جانب طرفداران دیگر نحله‌های به‌کارگیری تبیین‌های تکامل فرهنگی صورت گرفته است که مخالف نظریه مم هستند.^۱ دنت تقریباً اهم اشکالات هر دو دسته را جمع‌آوری و کوشیده به آنها پاسخ دهد. ما نیز در اینجا ابتدا نقدهایی که دنت به آنها پرداخته و درصدد پاسخ برآمده است، ذکر و بررسی کرده و در ادامه نیز چند نقد دیگر که مهم به نظر می‌رسد اما دنت به آنها اشاره نکرده است، بیان می‌کنیم. از آنجاکه بیان همه اشکالات و پاسخ‌های دنت به طول می‌انجامد فقط به چند مورد اکتفا می‌شود.^۲

۹-۱. اشکالات دنت

مهم‌ها وجود خارجی ندارند (Dennett, 1995: 198).

دنت عنصر اصلی در تکامل فرهنگی را کلمات دانست و کلمات را از جنس اطلاعات تصویر کرد. بنابراین طبق این نگاه، معلوم نیست که کلمات وجود داشته باشند؛ زیرا آنها فاقد جرم، انرژی و ساختار شیمیایی‌اند (Ibid: 182).

پاسخ دنت

دنت در پاسخ به این اشکال می‌گوید صحبت درباره عدم وجود، لغزنده است یعنی به‌سختی می‌توان حدود و ثغورش را مشخص کرد. به‌عنوان نمونه، وقتی گفته می‌شود پری^۳ و فلورزیستون^۴ وجود ندارند، در عدم وجود اینها اختلافی نیست. اما راجع به مسائل دیگر از قبیل کوالیا،^۵ دلار، رنگ، اعداد و رنگین‌کمان، وقتی گفته می‌شود اینها موجود

1. Tim Lewens, "Cultural Evolution" First published Sun Dec 23, 2007; substantive revision Tue May 1, 2018. <https://plato.stanford.edu/entries/evolution-cultural/>.

۲. دنت در فصل یازدهم کتاب *From Bacteria to Bach and Back-The Evolution of Minds* هشت نقد بیان کرده و به آنها پاسخ داده است. پرداختن به همه نقدها و پاسخ‌های دنت، نیاز به مقاله مستقلی است.

3. Mermaid.

4. Phlogiston.

5. Qualia.

نیستند، اختلاف نظر وجود دارد. طبق یک دیدگاه سختگیرانه، فقط اتم وجود دارد و غیر از آن، چیز دیگری وجود ندارد. اما طبق یک نگاه معتدل تر، باید گفت چیزهایی وجود دارند که افسانه صرف نیستند و حظی از واقعیت^۱ دارند هرچند مثل اتم یک وجود خارجی ندارند بلکه در تصویر آشکار^۲ ما وجود دارند. این موارد واقعاً وجودی مانند اتم ندارند اما مثل پری هم نیستند. اینها توهمات مفیدی اند که از طریق تکامل در ما نصب شده اند. اشیای جامد، رنگها، رنگین کمان، عشق، تنفر، دلار، آوازهها، کلمات و... واقعاً وجود ندارند اینها توهمات مفیدند؛ چیزی شبیه به توهمات ایجاد شده برای یک کاربر کامپیوتر. الگوهای پیکسل رنگی بر روی صفحه نمایشگر واقعی هستند، اما این الگوها ماهیت‌هایی را نمایش می‌دهند که خیالی می‌باشند (Dennett, 1995: 198-199).

بنابراین باید گفت که برای وجود، سطوح مختلفی در نظر گرفته می‌شود؛ گاهی وقتی گفته می‌شود چیزی مانند پری وجود ندارد، مراد این است که نه در تصویر علمی وجود دارد و نه در تصویر آشکار. گاهی هم وقتی گفته می‌شود وجود ندارد مراد این است که در تصویر علمی وجود ندارد اما در تصویر آشکار وجود دارد، مثلاً وجود رنگ از منظر عام با وجود رنگ از منظر علمی بسیار متفاوت است و یا وقتی می‌گوییم پری دریایی وجود ندارد با زمانی که می‌گوییم رنگین کمان وجود ندارد این دو وجود نداشتن، بسیار با هم متفاوتند. در مورد م‌ها هم به همین صورت است؛ ممکن است م‌ها از منظر علمی وجود نداشته باشند اما از منظر تصویر آشکار وجود دارند. وی در ادامه بیان می‌کند کلمات از منظر م‌ هستند بنابراین هر دیدگاهی که در باب وجود کلمات وجود دارد در مورد م‌ها هم جاری می‌شود: «بنابراین کلمات م‌ هستند و کلمات وجود دارند پس م‌ها هم وجود دارند» (Ibid: 200).

بررسی

دنت نام منتقد را بیان نکرده است اما با توجه به نقدهایی که مک‌گراث در کتاب^۳ خود بیان

1. some reality.

۲. تعابیر مختلف از تصویر آشکار (manifest image): تصویری که با فهم متعارف فهمیده می‌شود. تصویری که به چشم می‌آید، آن طوری که به نظر می‌آید.

3. McGrath, Alister E - Dawkins God-genes, memes, watchmakers, and delusions- Wiley Blackwell (2015).

کرده است معلوم می‌شود این نقد از مک‌گراث می‌باشد.^۱ نخست از زبان خود مک‌گراث به اصل اشکال می‌پردازیم و در پایان هم پاسخ دنت را بررسی می‌کنیم. داوکینز در کتاب *ژن خودخواه*،^۲ مم را به ژن تشبیه کرد و نمونه‌های مختلفی مانند مد لباس، آهنگ‌ها، ایده‌ها و... را بیان کرد (Dawkins, 1990: 171-172). مک‌گراث در نقد داوکینز بیان می‌دارد که این تشبیه درست نیست؛ زیرا داوکینز درصدد بود که بین مم و ژن مقایسه کند و حال اینکه مواردی که برای مم به‌عنوان نمونه بیان کرد، همه مثال برای محصول^۳ می‌باشد نه دستورالعمل^۴.

به این بیان که اگر تشبیه و مقایسه بین ژن و مم درست باشد در مورد ژن‌ها فنوتیپ و ژنوتیپ آنها مشخص است به این صورت که ژن‌ها درست است که قابل مشاهده نیستند اما تأثیرات فنوتیپی‌شان آشکار و قابل مشاهده است. بنابراین می‌توان گفت که فنوتیپ وجه بیرونی و ژنوتیپ وجه درونی ژن است. اما در مورد مم‌ها فنوتیپ و ژنوتیپ آنها مشخص نیست. مک‌گراث بیان می‌کند از مثال‌هایی که داوکینز برای مم آورده است می‌توان گفت که این نمونه‌ها سطح بیرونی مم هستند نه سطح درونی. با توجه به مطالب گفته‌شده، مک‌گراث ادعا می‌کند تشبیه ژن به مم درست نیست؛ زیرا کاری که داوکینز انجام داده و مثال‌های متعددی که بیان کرده است، همه در واقع بیان فنوتیپ است؛ یعنی قیاس بین مم و ژن نبوده بلکه قیاس بین دستورالعمل در ژن و محصول در مم‌هاست. بنابراین درحالی که داوکینز

۱. البته این نقد به بیان‌های دیگر از سوی افراد دیگر هم مطرح شده است اما ظاهراً مک‌گراث مفصل‌تر از همه بیان کرده است.

2. The Selfish Gene.

۳. فنوتیپ (phenotype).

۴. ژنوتیپ (Genotype).

۵. به اطلاعات ژنتیکی یک فرد که شامل کل ژنوم اوست، ژنوتیپ یا ژن نمو می‌گویند. این اطلاعات ژنتیکی به صورت DNA (دئوکسی ریبونوکلیک اسید) بوده و روی کروموزوم‌های سلول‌ها قرار می‌گیرند. فنوتیپ عبارت است از خصوصیات و ویژگی‌هایی که در ظاهر ارگانیسم‌ها آشکار می‌شوند. فنوتیپی که در یک موجود زنده آشکار می‌شود، نتیجه بیان ژنوتیپ و تأثیر محیط می‌باشد؛ به همین دلیل است که وقتی ژنوتیپ در موجودات زنده یکی باشد، نمی‌تواند فنوتیپ یکسانی نیز داشته باشند؛ زیرا محیط نیز بر آن تأثیر می‌گذارد. بنابراین ژنوتیپ، مجموعه ژن‌های موجود در DNA است که شامل اطلاعات ژنتیکی می‌باشد، در صورتی که فنوتیپ، خصوصیات و شکل ظاهری است که در یک ارگانیسم قابل مشاهده است (برگرفته از سایت: <https://www.jahaneshimi.com>).

درصد بود تا مم را به ژن تشبیه کند، در عمل تشبیه بین ژن و فنوتیپ مم‌ها صورت گرفته است. از این رو باید گفت که پیشنهاد داوکینز در مورد موازی بودن بین تکثیر ژن‌ها در استخر ژن و مم‌ها در یک استخر مم (فرضی) قابل توجیه نیست (McGrath, 2015: 123-124). بیان لالند نیز می‌تواند در تأیید نقد مک‌گراث قرار گیرد؛ زیرا از منظر وی نیز معلوم نیست که دقیقاً مم‌ها چه چیزی می‌باشند. وی مدعی است توصیف مم به‌عنوان یک واحد فرهنگی، مبهم است؛ زیرا به فرض اینکه بپذیریم که مم‌ها همانندسازی می‌کنند، اما معلوم نیست که دقیقاً چه چیزی (اطلاعات،^۱ دستورالعمل‌ها،^۲ رفتار^۳ و مصنوعات^۴) تکرار می‌شود؟ (Laland and Brown and Nonsense, 2002: 206)

وقتی این نقد بر داوکینز مطرح شد، وی اعتراف به اشتباه خود کرد و از این رو در کتاب بعدی خود به نام فنوتیپ گسترش یافته^۵ که اولین بار در سال ۱۹۸۲ منتشر شد درصد تصحیح آن برآمد. وی در این کتاب بیان کرد که مم را باید به‌عنوان واحدی از اطلاعات ساکن در مغز در نظر بگیریم و فنوتیپ آن، پیامدهای آن در دنیای خارج است. طبق تعریف جدید داوکینز، باید گفت که این تعریف جدید از مم، آن را به‌عنوان واحد اساسی اطلاعات یا دستورالعمل^۶ معرفی کرده که باعث ایجاد مصنوعات و ایده‌های فرهنگی می‌شود. بنابراین باید بگوییم مم‌ها مجموعه دستورالعمل‌هاست نه محصول و آنچه داوکینز در ابتدا به‌عنوان مم تعریف می‌کرد - مواردی مانند آهنگ‌های جذاب - اکنون باید به‌عنوان «محصولات مم»^۸ قلمداد شود (McGrath, 2015: 125).

مک‌گراث در پاسخ به داوکینز می‌گوید وقتی که مم‌ها را به دستورالعمل‌ها و نه محصولات تفسیر کردیم، در این صورت معلوم نیست که آیا مم واقعاً وجود دارد یا خیر؟

1. Information.
2. Instructions.
3. Behaviour.
4. Artefacts.
5. The Extended Phenotype.
6. unit of information.
7. Instruction.
8. meme products.

زیرا معلوم نیست که چه هستند؟ از چه ساخته شده‌اند، و خود داوکینز به این نقد واقف بوده است چنانچه در مقدمه کتاب بلکمور آمده است:

اعتراض دیگر این است که ما نمی‌دانیم مِمها از چه ساخته شده‌اند یا در کجا زندگی می‌کنند. مِمها هنوز واتسون^۱ و کریک^۲ خود را پیدا نکرده‌اند. آنها حتی فاقد مندل^۳ خود هستند. از آنجاکه ژن‌ها باید در مکان‌های دقیق کروموزوم‌ها یافت شوند، مِمها احتمالاً در مغز وجود دارند و حتی کمتر از دیدن یک ژن شانس دیدن یکی از آنها را داریم (Blackmore, 1999: xii).

مک‌گراث در مقابل می‌گوید:

از منظر منتقدان داوکینز، سخن وی در مورد مِمها مانند سخن مؤمنان درباره خداست، یک فرض نامرئی و غیرقابل تأیید،^۴ که به توضیح برخی چیزها در مورد تجربه کمک می‌کند، اما در نهایت فراتر از تحقیقات تجربی است. روشن نیست که چگونه دیدگاه داوکینز در مورد شواهد و باورها، به او اجازه می‌دهد که به مِمها اعتقاد داشته باشد، درحالی‌که از دیگران به‌خاطر اعتقاد به خدا انتقاد می‌کند (McGrath, 2015: 131).

دنت به‌طور مشخص به این اشکال نپرداخته و اشاره‌ای به بحث فنوتیپ و ژنوتیپ نکرده است و مستقیم بحث را روی وجود و عدم مِمها برده است. برای توجیه وجود مِمها متوسل به تصویر ظاهری و تصویر علمی شده و بیان می‌کند هر مطلبی که درباره وجود و عدم کلمات گفته می‌شود در مورد وجود و عدم مِمها هم بیان می‌شود. بدون اینکه اشاره کند که آیا کلمات فنوتیپ (محصول) یا دستورالعمل هستند. ظاهراً با توجه به اینکه دنت جایگاه

1. Watson.
2. Crick.
3. Mendel.
4. invisible, unverifiable postulate.

کلمات را در مغز می‌داند که دارای ویژگی‌های فیزیکی است، بتوان گفت که کلمات محصول نبوده بلکه دستورالعمل هستند. اما اشکالی که به دنت وارد می‌شود این است در این صورت، فنوتیپ کلمات چه هستند؟ دنت فقط کلمات را در ژنوتیپ توجیه کرد مابقی مم‌ها را چه باید کرد. به‌عنوان نمونه، ژنوتیپ برعکس پوشیدن کلاه چیست؟ از این رو باید گفت که اشکال مک‌گراث که در وجود مم‌ها شک کرده است، یک نقد وارد به مسئله ممیتیک می‌باشد.

رویکرد ممیتیک چیز جدیدی راجع به تکامل فرهنگ نمی‌گوید.

عناصری که در فرهنگ وجود دارد و رویکرد ممیتیک درصدد توضیح و تبیین آن برآمده است، به‌خوبی توسط سایر مکاتب توضیح داده شده‌اند. بنابراین این رویکرد چیزی جدید برای گفتن ندارد و فقط مطالبی که توسط تکامل‌گرایان فرهنگی بیان شده را عنوان ممیتیک داده‌اند (Dennett, 1995: 211).

مک‌گراث معتقد است که مهم‌ترین اشکال بر ممیتیک، حشو و زاید بودن آن است؛ زیرا دغدغه اصلی ممیتیک، تبیین فرهنگ و انتقال اطلاعات می‌باشد و حال اینکه مطالعه و بررسی رشد فرهنگی و عقلانی^۱ بدون آن کاملاً خوب پیش می‌رود. بنابراین آنچه را که ممیتیک به‌عنوان «توضیح» پیشنهاد می‌کند، به‌راحتی توسط مدل‌های دیگر تبیین می‌شود. بنابراین مم‌ها به‌لحاظ تبیینی زاید هستند. طبق این نقد باید گفت که تشبیه مم به ژن درست نیست؛ زیرا در مورد ژن‌ها، هیچ روش دیگری برای انتقال صفات ارثی وجود ندارد بنابراین برای توضیح این مکانیسم باید ژن‌ها فرض شوند برخلاف مم‌ها (McGrath, 2015: 136-137). مم به‌سادگی یک گزینه اضافی اختیاری^۲ است و یک اضافه غیرضروری در طیف وسیع مکانیسم‌های نظری ارائه‌شده برای توضیح توسعه فرهنگ است که نظریه‌پردازان فرهنگی می‌توانند آن را بدون مشکل رها کنند (Ibid: 133).

مک‌گراث نتیجه می‌گیرد:

1. Intellectual.
2. optional extra.

اگرچه ممیتیک اکنون یک ربع قرن قدمت دارد، اما علم ممیتیک نتوانسته است یک برنامه تحقیقاتی مفید در علوم شناختی، جامعه‌شناسی یا تاریخ فکری ایجاد کند. بر اساس شواهد موجود، من فقط می‌توانم با انتقاد خراب‌کننده‌ترین گاردنر^۱ از این مفهوم موافق باشم: طرفداران مم آن قدر به‌طور گسترده‌ای مم را تعریف می‌کنند که مفهومی بی‌فایده است، و به‌جای اینکه بخواهد روشنگر باشد باعث سرگردانی است. از نظر منتقدانی که در حال حاضر بیش از باورمندان واقعی هستند، ممیتیک چیزی بیش از یک اصطلاح دست‌وپاگیر برای گفتن آنچه همه می‌دانند، نیست و می‌تواند با اصطلاحات کسل‌کننده انتقال اطلاعات گفته شود (Ibid: 138).

پاسخ دنت

۱۸۶

دنت تصدیق می‌کند که رویکردهای دیگر نیز در برخی جنبه‌های فرهنگی، بدون تکیه بر ممیتیک به موفقیت‌هایی نایل شده‌اند. وی همچنین بیان می‌کند که پذیرش ممیتیک بدین معنا نیست که باید از همه دستاوردها و اطلاعات جمع‌آوری‌شده سایر رویکردها چشم‌پوشی کرد، بلکه ادعای اصلی این رویکرد این است که ممیتیک در تبیین پدیده‌های فرهنگی، نوآوری‌هایی دارد که سایر رویکردها دارای چنین نوآوری‌ها نیستند. بنابراین سایر رویکردها یا قادر نیستند این پدیده‌ها را تبیین کنند یا اینکه به‌صورت اشتباه تبیین کرده‌اند. در نتیجه برای تبیین چنین پدیده‌هایی نیاز به رویکرد ممیتیک داریم (Dennett, 1995: 211-212).

یکی از نوآوری‌هایی که دنت برای رویکرد ممیتیک بیان می‌کند روان‌زدایی کردن^۲ از گسترش برخی نوآوری‌ها در فرهنگ است. به این بیان که رویکردهای سنتی بر این باورند که ابداعاتی که در فرهنگ به‌وجود می‌آید همه از روی علم، ادراک و هدفمندی است؛ یعنی پیش از به‌وجود آمدن اینها، نخست عده‌ای از قبل برای به‌وجود آوردن آن، تصمیم‌گیری

1. Martin Gardner.
2. Depsychologizing.

کرده و برایش طرح و هدفی قرار داده‌اند، حال اینکه بنا بر ادعای دنت حداقل در خیلی از موارد رویکرد سنتی نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا بخش زیادی از نوآوری فرهنگی در گذر طولانی زمان و بدون نیاز به توجه یا تأیید آگاهانه، به‌وجود آمده‌اند. بنابراین فقط رویکرد ممیتیک می‌تواند چنین وضعیتی (به‌وجود آمدن پدیده‌های فرهنگی بدون علم و ادراک) را تبیین کند؛ زیرا عملکرد مهم‌ها مثل عملکرد ویروس می‌باشد؛ همان‌طور که ویروس‌ها از یک میزبان وارد میزبان دیگری می‌شوند بی‌آنکه علم و ادراکی وجود داشته باشد، در مورد مهم‌ها هم به همین شکل است؛ مهم‌ها می‌توانند از یک میزبان وارد میزبان دیگر شوند بی‌آنکه هیچ‌کدام از میزبانان پی به این انتقال ببرند (Ibid: 213).

بررسی

ادعای دنت مبنی بر اینکه غالب پدیده‌های فرهنگی بدون ادراک به‌وجود آمده‌اند، بر اساس نوع نگاهی است که وی به تکامل دارد؛ دنت یک نگاه جهان‌شمول به تکامل دارد و تکامل را به‌مثابهٔ اسیدی می‌داند که می‌تواند همهٔ پدیده‌ها را تبیین کند (Ibid: 63). بر اساس دیدگاه دنت، تکامل یک فرایند کور است که می‌تواند علاوه بر تبیین طراحی‌های موجود در طبیعت، پدیده‌های فرهنگی هم تبیین کند. از این‌رو بنا بر ادعای وی همان‌گونه که تکامل در حوزهٔ طبیعت کورکورانه پیش می‌رود و نظم طبیعت را تبیین می‌کند، در فرهنگ نیز همین مکانیسم جاری است. بر این اساس، طبق مکانیسم تکامل است که پدیده‌های فرهنگی به‌وجود می‌آیند و به نسل‌های بعد منتقل می‌شوند، بدون اینکه از قبل طرح و برنامه‌ای برای پدید آمدن و انتقال آنها وجود داشته باشد. دنت برای تبیین این انتقال فرهنگی به ممیتیک متوسل می‌شود و عملکرد مهم‌ها را مانند ویروس‌ها می‌داند. وی ادعا می‌کند بدون ممیتیک و با تکیه بر سایر رویکردها نمی‌توان چنین پدیده‌هایی را تبیین کرد.

ادعاهای دنت را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

۱. فراگیر بودن تکامل؛
۲. کور بودن مکانیسم تکامل؛
۳. اغلب پدیده‌های فرهنگی بدون علم و ادراک به‌وجود می‌آیند و منتقل می‌شوند.

با چشم‌پوشی از درستی و عدم‌درستی گزینه‌های ۱ و ۲، باید گفت که گزینه ۳ یک ادعای بی‌دلیل است و با ادعاهای دیگر دنت نیز ناسازگار است؛ زیرا دنت در جای دیگر کتاب بیان می‌کند مسیر تکامل از یک جایی داروینی‌زدایی می‌شود و این انسان‌ها هستند که مسیر را در دست می‌گیرند و با علم و آگاهی جلو می‌برند (Dennet, 2017: 135, 137, 250) و این ادعا با ادعای عدم ادراک در اغلب پدیده‌های فرهنگی، ناسازگار است.

می‌توان به طرفداری دنت این را گفت که تنها مسئله‌ای که ممیتیک به آن پرداخته، مسئله آگاهی است که ظاهراً سایر رویکردها به آن توجه نداشته‌اند، اما توجه طرفداران ممیتیک به این مسئله به این معنا نیست که تبیین آنها خالی از اشکال می‌باشد، بلکه در این باره مورد نقدهای فراوانی قرار گرفته است.^۱

۹-۲. اشکالات مطرح‌نشده توسط دنت^۲

واحدهای فرهنگی تبارساز^۳ نیستند.

در مورد ژن‌ها و همانندسازی ژنتیکی این توانایی وجود دارد که نسخه جدیدی از یک ژن به والدین خود بازگردانده شود. به‌عنوان نمونه، می‌توان به ژنوم هر فرد نگاه کرد و مشخص کرد کدامیک از پدر به ارث برده است و کدامیک از مادر. هر ژن از یک فرد منفرد گرفته شده، به‌گونه‌ای که ممکن است یک نسب را در طول زمان ردیابی کنیم (Lewens, 2007: 207). اما درباره ایده‌ها به‌خاطر اینکه به‌ندرت از یک منبع کپی می‌شوند بنابراین امکان ردیابی تبارها وجود ندارد.

بررسی

طرفداران رویکرد ممیتیک می‌توانند چنین پاسخ دهند که درست است در م‌ها امکان ردیابی تبارها وجود ندارد اما عدم امکان ردیابی تبارها اهمیتی در این رویکرد ندارد؛

۱. در فصل چهارم از رساله دکتری خود با عنوان «تبیین و بررسی تکامل آگاهی از منظر دنیل دنت» به‌صورت مفصل به نقدها پرداخته‌ایم.

۲. پرداختن به همه اشکالات نیاز به یک نوشته‌ای مستقل دارد و در اینجا صرفاً به چند نمونه اشاره می‌شود.

3. Lineages.

زیرا آنچه در این رویکرد مهم است تبیین انتقال پدیده‌های فرهنگی می‌باشد که در این رویکرد به‌وسیلهٔ مم‌ها انجام می‌گیرد و از این‌رو نبود یک تبار مانعی برای این انتقال به حساب نمی‌آید.

۹-۲-۲. وجود خطای زیاد در مم‌ها (وفاداری پایین^۱ در کپی‌برداری)

در مود ژن‌ها درصد خطا بسیار پایین است و خیلی کم اتفاق می‌افتد که خطایی در کپی‌برداری به‌وجود آید. اما در رویکرد ممیتیک یکی از نقدهای جدی این است که مم‌ها معمولاً بیش از حد مستعد خطا بوده و نمی‌توانند همانندسازی کنند.

لاند در این مورد بیان می‌کند: «سؤال اصلی دربارهٔ مم‌ها این است که آیا مم‌ها از وفاداری در کپی‌برداری یا دقت در تولیدمثل، به اندازهٔ کافی و بالا برخوردار هستند» (Laland and Brown, 2002: 213)

۱۸۹

وی بعد از نقل قول‌هایی از داوکینز و دنت، در تأیید حرف خود یعنی عدم وفاداری کپی‌برداری در مم‌ها، نتیجه می‌گیرد که «اگر مم‌ها به‌طور مداوم به شکل تغییر یافته^۲ منتقل شوند، آیا می‌توان آنها را به‌عنوان تکثیرکننده^۳ توصیف کرد؟» (Ibid: 213).

۹-۲-۳. عدم تبیین درست از منشأ و نحوهٔ پیدایش زبان

اگر زبان بخواهد به‌صورت تکاملی فهمیده شود، با دو مشکل جدی مواجه است: یکی منشأ زبان است بدین معنا که چه شد که از بین همهٔ گونه‌ها تنها انسان‌ها دارای زبان شدند؟ و مسئلهٔ دوم هم چگونگی و نحوهٔ پیدایش زبان است. در هر دو مسئله، تبیین درست و قابل قبولی ارائه نشده است و اگر مسئلهٔ زبان به‌درستی تبیین نشود تکامل فرهنگی و به‌تبع رویکرد ممیتیک با مشکل اساسی مواجه خواهد بود.^۴

از منظر دنت، عنصر (مم) اصلی که نقش اساسی در فرهنگ برعهده داشت و به تعبیر

1. low fidelity.

2. altered forms.

3. Replicators.

۴. چنانچه درک بیکرتون بیان کرده است مسئلهٔ زبان پاشنه‌آشیل تکامل است بنابراین اگر مسئلهٔ زبان حل نشود می‌توان ادعا کرد که تکامل حداقل در حوزهٔ انسانی با مشکل جدی مواجه است.

وی آنچه ستون فقرات فرهنگ را تشکیل می‌داد، زبان و به‌خصوص کلمات بود. به‌وسیلهٔ زبان، فرهنگ شتاب سریع می‌گیرد (Dennett, 2017: 230) و به‌واسطهٔ زبان است که امکان انتقال اطلاعات فراهم می‌شود. با توجه به بیانات دنت دربارهٔ نقش زبان، دو پرسش مهم در این باره مطرح می‌شود: مسئلهٔ اول اینکه چه شد از بین همهٔ گونه‌ها، فقط انسان دارای زبان شد؟ مشکل سایر حیوانات دیگر چه بود که آنها نتوانستند به این گنج مهم دست یابند؟ و مسئلهٔ دوم هم نحوهٔ پیدایش زبان است و اینکه انسان‌ها چه مسیری را طی کردند تا به زبان رسیدند؟ دنت در مورد مسئلهٔ اول چندین بار اعتراف می‌کند که مسئله هنوز حل نشده و از زمان خود داروین هم مورد اختلاف و کشمکش بوده است. هرچند ادعا می‌کند که تحقیقات آینده ممکن است حل کند و اظهار کرد که در این مورد داستان‌سرایی‌های^۱ زیادی وجود دارد. بنابراین نبود پاسخ قانع‌کنندهٔ بالفعلی، مشکلی ایجاد نمی‌کند (Dennett, 2017: 234). وی منشأ زبان را به منشأ حیات تشبیه می‌کند و هردو را جزو رویدادهایی می‌داند که سرخ‌های ناچیزی از آنها در دسترس است. وی همچنین دشوارترین مسئلهٔ علم را تکامل زبان معرفی می‌کند که حتی مدتی پس از چاپ *خاستگاه گونه‌ها* توسط داروین، این مقوله به یک امر بحث‌برانگیز تبدیل شده بود (Ibid: 221).

نتیجه‌ای که از عبارات دنت گرفته می‌شود اینکه هنوز مسئلهٔ زبان حل نشده و امید است که در آینده حل شود. با توجه به اهمیت زبان در این رویکرد و نبود راه‌حل مناسب برای تبیین آن، احالهٔ حل مسئلهٔ زبان به آینده پذیرفتنی نیست و تا این مسئله حل نشود رویکرد ممتیک قابل قبول نیست.

در مورد مسئلهٔ دوم یعنی پیدایش زبان هم ادعاهایی مطرح کرده است که مورد قبول نمی‌باشد. به‌عنوان نمونه، وی در پیدایش زبان ادعا می‌کند که زبان‌های اولیه بدون هیچ ادراکی و در یک فرایند کور و بی‌هدف بوده است و می‌گوید:

بایستی اولین اجداد سخنگوی خود را به این صورت تصور کنیم که
مداوم در حال وراجی بوده‌اند و حتی با وجود اینکه سر و صدای آنها

1. just-so stories.

گهگاهی نیز موجب فراری دادن شکار می‌شد اما از رهگذر همین عادات جدید فوایدی به‌دست می‌آوردند. گاهی اوقات به‌سختی موفق به برقراری ارتباط می‌شدند و گاهی اوقات نیز ارتباط آنها شیوا و روان بود (البته به‌صورت ناخواسته نه بر مبنای تعقل و خرد)، و به‌تدریج و به‌صورت پس‌نگرانه^۱ تشخیص می‌دادند که در حال انجام چه کاری بوده‌اند. حدس من بر این است همان‌طور که بزهای صحرایی ادراکی بر جست‌وخیز خود ندارند، اجداد ما نیز تا زمانی که به قول داروین از انتخاب ناآگاهانه به انتخاب روش‌مند مهم‌های تمام اهلی روی نیاورده بودند، اشرافی بر آنچه که با واژگان انجام می‌دادند، نداشتند (Dennett, 2017: 261).

وی همچنین ادعا می‌کند همان‌طور که یک سلول، فکر دونیمه‌شدن را نداشته است، افرادی هم که مبتکر زبان بوده‌اند نیز رویای ایجاد یک نظام ارتباطی مفید در سر نمی‌پرورانده‌اند (Ibid: 38).

از عبارت‌های دنت می‌توان نتیجه گرفت که زبان به شیوه تکاملی و برحسب تصادف و بی‌آنکه قصد و غرضی برای شکل‌دهی زبان وجود داشته باشد، به‌وجود آمده است و حال اینکه چنین ادعایی نمی‌تواند درست باشد. شاید بتوان ادعای تنوع گونه‌ها و مباحث زیستی را بدون قصد، هدف و غایت تصور کرد و معتقد شد که مکانیسم انتخاب طبیعی باعث چنین دگرگونی‌هایی شده باشد اما در مورد پیدایش زبان چنین چیزی به نظر صحیح نمی‌باشد؛ زیرا زبان‌ها برای انتقال مقاصد و معانی ذهن بوده است و چنین چیزی نمی‌تواند بدون قصد و غایت و صرفاً از روی تصادف و شانس صورت گرفته باشد. به عبارت دیگر، اصل وجود زبان برای بیان مقصود گوینده است و چنین چیزی با تصادف و شانس و اینکه گفته شود که نخست غرضی در آن نبوده است، سازگار نیست. بنابراین آلفرد راسل^۲ با اینکه همکار داروین در کشف انتخاب طبیعی بود، از تأیید نقش انتخاب طبیعی در تکامل انسان سر باز می‌زد؛ بخشی از این امتناع به این دلیل بود که او نمی‌توانست چگونگی

1. retrospectively.

2. Alfred Russel Wallace.

تکامل صفتی مانند زبان و دیگر ویژگی‌های منحصربه‌فرد شناختی انسان را قبول کند (Laland, 2017: 207).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت با توجه به اینکه هیچ توضیحی از تکامل شناخت و فرهنگ انسانی بدون توضیح ریشه‌های زبانی کامل نیست و به‌رغم اهمیت بی‌چون‌وچرای زبان و با توجه به اینکه عنصر اصلی در تکامل فرهنگی و رویکرد ممیتیک زبان و کلمات هستند، هنوز مدافعان تکامل فرهنگی و به‌خصوص رویکردهای ممیتیکی نتوانسته‌اند اولاً وجه انحصاری برخورداری انسان از زبان را بیان کنند و ثانیاً یک تبیین درست و بدون اختلافی بیان نشده است تا نحوه پیدایش زبان در انسان‌ها را توضیح دهد. با توجه به این دو مشکل نمی‌توان ادعا کرد که زبان در جریان تکاملی به‌وجود آمده باشد، بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که تکامل در حوزه فرهنگ هم ساری و جاری باشد.

نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار آمد، گزارشی از توانایی رویکرد ممیتیک در تبیین تکامل فرهنگ از منظر دنیل دنت بود. گفته شد بعد از اینکه داوکینز بحث مم را مطرح کرد، مورد نقدهای بسیاری قرار گرفت. دنت با اتخاذ رویکرد ممیتیک، به شرح و بسط آن پرداخت و کوشید شیوه ورود خود به بحث ممیتیک را از داوکینز جدا کند تا بتواند از این طریق راه ورود بسیاری از اشکالات را بگیرد، بنابراین بحث خود را با زبان و کلمات شروع کرد. در نتیجه دنت توانست با نوشته‌هایش حیات دوباره‌ای به رویکرد ممیتیک دهد؛ زیرا از منظر دنت مهم‌ترین عنصر در بحث ممیتیک، زبان و کلمات بود که اشاره‌ای به زبان و کلمات کردیم و در پایان به نقدهای ممیتیک پرداختیم. نقدها را به دو دسته تقسیم کردیم: نقدهایی که دنت به آن پرداخته و درصدد پاسخ به آنها برآمده و نقدهایی که دنت به آنها اشاره نکرده است. در پایان به این نتیجه رسیدیم که درست است دنت تلاش بسیاری برای پاسخ به نقدها کرده است، اما پاسخ‌های وی نوعاً درست نمی‌باشد. بنابراین باید گفت که گرچه دنت توانست به خیلی از اشکالاتی که دامنگیر ممیتیک داوکینز بود پاسخ دهد اما با توجه به اشکالاتی که بر رویکرد ممیتیک وارد است، این رویکرد نمی‌تواند یک رویکرد موفق برای تبیین پدیده‌های فرهنگی به حساب آید.

با توجه به عدم مقبولیت رویکرد ممیتیک در تکامل فرهنگ، این باور نیز که ارزش‌های

دینی کاشفیتی از امور ماورایی ندارند بلکه صرفاً مانند سایر پدیده‌های فرهنگی م‌هایی هستند که در نسل‌های انسان‌ها موجود است و میان آنها منتقل می‌شود، نیز رد خواهد شد.

فهرست منابع

۱. مرادیان احمدرضا و صمدی، هادی (۱۳۹۹). «نقش تمثیل و مدل در نظریه‌های تکامل فرهنگی: مطالعه موردی ممیتیک»، *فلسفه علم*، سال دهم.
۲. خاتمی محمود (۱۳۹۷). *مدخل فلسفه ممیتیک*، تهران، تمدن علمی.
1. Blackmore, Susan (1999), **The Meme Machine**. Oxford University press.
2. _____ (2005), **Consciousness – A –Very – Short- Introduction**, Oxford University Press, 2005.
3. Boyd, R. & Richerson (2000), “Memes: Universal Acid or a Better Mousetrap?”, in: **Darwinizing Culture**, R. Aunger (ed.), Oxford: Oxford University Press.
4. Dawkins, Richard (2006), **The Selfish Gene (1976)**, Oxford University Press, USA.
5. Dennett. D (1995), **Darwin's Dangerous Idea “Evolution and the Meanings of Life”**, New York: Simon and Schuster.
6. _____ (2017), **From Bacteria to Bach and Back_ The Evolution of Minds**, W. W. Norton & Company.
7. Evolution John Cartwright & Human Behavior (2000), **Darwinian Perspectives on Human Nature** (Bradford Books), The MIT Press.
8. Jordan, Mark A., **What's In A Meme?**, Feb 4, 2014 <https://www.richarddawkins.net/>.
9. Laland, Kevin N. & Brown Sense & Nonsense (2002), **evolutionari perspectives on human behaviour**, Laland Brown, 2002.
10. Laland, Kevin N. (2017), **Darwin's Unfinished Symphony_ How Culture Made the Human Mind**, Princeton University Press.
11. Lewens, Tim (2007), **Darwin**, London: Routledge.
12. _____ (2015), **Cultural Evolution Conceptual Challenges**, Oxford University. Press.

13. _____ (2018), **Cultural Evolution**, in: Stanford Encyclopedia of Philosophy, First published Sun Dec 23, 2007, substantive revision Tue.
14. McGrath, Alister (2015), **Dawkins God: Gene, memes, And the meaning of life**, New YORK, Wiley Blackwell.

